

علیرضا عالی بیگی
۱۸ ساله از میانه

«در اهمیت حیات مدرسه



حیات مدرسه، یاد آور خاطرات کودکی برای بزرگترها و یاد آور تنها دلخوشی بچه‌های شلوغ و تنبل یا اندک زمانی برای هواخوری بچه‌زنگ‌ها در زنگ تفریح است.

تک تک قسمت‌های هر مدرسه خاطرات تلخ و شیرینی دارد به خصوص حیات آن؛ حیاطی که در آن بسیاری تنبیه شده، زمین خورده و زخمی شده‌اند، بسیاری در برابر جمعیت انبوه دانش‌آموزان در صف حیات جایزه گرفته و تشویق شده‌اند، بسیاری در آن کتاب به دست استرس امتحان زنگ بعد را کشیده‌اند و بسیاری آخرین قدم‌های خود را بعد از فارغ التحصیلی به سوی آینده، روی آن گذاشته‌اند. امروزه نه تنها این حیات مختص دانش‌آموزان است، بلکه مکانی برای انتظار والدین برای به خانه بردن فرزندان خود نیز هست، و البته گوشه و کنار حیات مدرسه جایی مخفی برای رد و بدل کردن اسباب بازی یا سی دی و ... هم بوده و هست. در زمستان عبور از حیات هنگام زنگ نماز از وضوخانه تا نمازخانه برای بچه‌ها به دلیل رطوبت وضو مانند عبور از قطب جنوب بوده و هنوز هم در برخی مدارس هست. حیات‌هایی که روزی نفس دانشمندان در آن دمیده و بسیاری از ایده‌های نجات بخش دنیا در آنجا شکل گرفته است!

گاهی اوقات اهمیت این بخش از مدرسه از شکل‌گیری شخصیت یک فرد توسط تشویق‌ها و تنبیه‌های آنها در آنجا مشخص می‌شود، گاهی اوقات حیات مدرسه راهی برای فرار برخی دانش‌آموزان و در مقابل آرزوی بسیاری از بچه‌های کم‌توان و ناتوان مالی و جسمی می‌شود، گاهی اوقات وسیله شادی توسط جشن‌ها و مراسمی مانند بازارچه می‌شود. شاید در کنار عبارت حیات مدرسه، کلمه تفریح بیشتر به ذهن بیاید، ولی همان‌طور که گفته شد، نباید آن را از دیگر قسمت‌های مدرسه دست‌کم گرفت و باید به اهمیت آن پی برد که شاید قدم فرد مهمی روی آن باشد و ما بی‌خبر از آن آینده او را تغییر دهیم.

عطیه ضرابی اول
تهران

«اندر احوالات قرنطینه

شدم از شهر گریزان و به درمان مشغول من قرنطینه‌ام و درد مرا نیست اصول همه تن، درد و تب و سرفه و شب بیداری به سطوح آمده این حوصله از بیکاری ... دست بردم به قلم بلکه وصیت بکنم به خودم گفتم اگر شد دو نصیحت بکنم «دوستان شرح پریشانی من گوش کنید» هر چه گفتند ز امراض فراموش کنید کرونا درد عجیبی است در اندیشه من که زده تیشه به این جان بلاریشه من ماسک‌ها اسلحه‌ای نرم برای جنگ‌اند جنگ سختی که در آن فاصله‌ها دلتنگ‌اند دو قدم فاصله را خوب رعایت بکنیم چاره‌ای نیست، بیایید شکایت نکنیم

محمدپارسا بحرینی
۱۷ ساله از کرج

«توقف بیار

بیار باران با ترانه
این بار نه بر سقف خانه
بیار بر دل‌های پژمرده، بر ذهن‌های کرم‌خورده
بر وجدان‌های خفته، بر عقاید زشت و کهنه
بر احساسات خاک‌گرفته
بیار باران علم و هنر
بیار و خاموش کن آتش جهل و ستم
بیار باران عشق و نوع دوستی
بیار چه با ترانه و چه بی‌ترانه، توقف بیار

فاطمه زارع‌کار
۱۷ ساله از املش

«چند بند آرزو

چه زیبا می‌شود جهان، اگر
غیر قاضی قضاوت نکنند
غیر شاک، کسی بیجا شکایت نکنند
در میان جمع کسی غیبت نکنند
چشم‌ها از سیه‌بینی شسته شود
زهر زبان، نابود شود!
مهربانی، مرضی مسری و بی‌درمان شود!
دانایی هم سرطان شود!
انسانیت، قانونی با پرچا شود
ولبخند، اکسیژن انسان شود
حال می‌بینی که، دنیا گلستان می‌شود!

محدثه جلیلی
۱۹ ساله از قم

نه لذت آموزش رو می‌چشیم، نه مشورت رو، نه پرسیدن رو و نه هیچ چیز دیگه رو. حتی دیگه رغبتی هم به مطالعه نداریم. شاید دیگه دنبال تجربه کردن هم نباشیم. می‌بینید؛ وقتی همه چیزو بلد باشیم و آینده رو هم بدوینیم، شاید دیگه انگیزه و هیجانی هم برامون باقی نمونه. به نظرم خیلی لذتبخش وقتی که ما تصمیم می‌گیریم که برای آینده مون انتخاب کنیم. چرا که هرکدوم از انتخاب‌های ما، به مسیر جدید و زندگی متفاوت تری رو پیش روی ما می‌ذاره. قشنگ‌تره اگه برای به بار هم که شده، با دید متفاوت تری به این موضوع نگاه کنیم. به قول آنشربلی موقرمزی: «آه، چه خوبه که تو زندگی هنوز هم چیزی برای پرسیدن وجود داره!»

سواد رسانه‌ای

تکلیف عید رسانه‌ای!

سه سال پیش، معلم ادبیات خلاق داشتم که برای عید، یک تکلیف بامزه داد: «کتاب چارلی و

فاطمه زهرا
پرومندی
مدال آور المپیک
سواد رسانه‌ای



کارخانه شکلات‌سازی را بخوانید و فیلمش را تماشا کنید. بعد، این دو را مقایسه سپس نتیجه‌گیری کنید.» تکلیفی شیرین که واقعا تعطیلات پسند بود. حالا بماند که ما به رسم دانش‌آموزی ماجرا را شل گرفتیم و فقط فهرستی از حذف و اضافات فیلم را سرکلاس بردیم؛ معلم‌مان از این کار هدفی داشت که خواهم گفت.

چند وقت بعد، کتابی خواندم که پراز درون‌گویی بود؛ شخصیت‌ها فکر می‌کردند و به کمک جملات افکار و احساساتشان روشن می‌شد. وقتی که فیلمش را ساختند، دیدم ای داد، عجب خیانتی! ۹۰ درصد این مونولوگ‌های اساسی را حذف کرده‌اند. آخر داستان، یکی از شخصیت‌های مهم بر اثر بیماری می‌میرد، اما در فیلم، یک نبرد و مبارزه اشک‌بار برای مرگش ساخته شده است! کتاب روی جاهایی مکث می‌کند که فیلم نه، و فیلم روی جاهایی وقت می‌گذارد که کتاب نه.

تا این‌که دوستی توضیح داد: «وقتی می‌خواهند یک فیلم را از کتابی اقتباس کنند همه چیز به سادگی کپی کردن نیست؛ مهارت می‌خواهد، هنر است. در قالب فیلم نمی‌شود این همه خودگویی را نشان داد. آخر چه کسی موقع فکر کردن بلند بلند حرف می‌زند؟! حتی اگر چنین کاری ممکن شود، من مخاطب فیلم حوصله شنیدن این همه حرف و توضیح را ندارم. به جبران، کارگردان دست‌به‌کار شده و احوالات شخصیت‌ها را با جلوه‌های بصری، نمادها، موسیقی، حرکات دوربین و ... نشان داده است. همین‌طور، یک فیلم‌بین از پایان این داستان انتظار مبارزه، صحنه‌های اکشن و ماجرای دراماتیک دارد تا این‌که همه چیز انقدر ساده جمع شود. برای صحبت آخر هم باید بگویم تنظیم مجدد زمان هر ماجرا ضروری است تا مخاطب درگیر بماند و اثر سرعت مناسبی پیدا کند.»

به ابتدای صحبت برگردیم. معلم‌مان با تکلیف عیدش می‌خواست بگوید که: هر رسانه، زبان خاص خودش را دارد، مخاطبش فرق می‌کند و این مخاطب انتظار متفاوتی دارد. یک پیام واحد وقتی در قالبی دیگر قرار می‌گیرد، باید ساختار و شکلش متناسب با زبان رسانه عوض شود. پس اگر می‌خواهیم تولیدکننده باشیم یا در مقام قضاوت یک اثر رسانه‌ای قرار بگیریم، قبل از هرچیز باید با زبان رسانه‌اش خو گرفته باشیم و سپس دست به کار شویم.

سند موتورسیکلت پیشرو 200CC، مدل ۹۵، رنگ مشکی، به شماره انتظامی ۵۸۲-۳۲۲۳۹، شماره موتور 0147N5P200928 و شماره تنه ۵92310 N5P***200D95 تنظیمی فومنی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز و سند خودرو بیسوک B3، مدل ۱۳۶۴، به رنگ سفید-روغنی، به شماره انتظامی ایران ۱۱ ۳۶۴ ۲۵۰، شماره موتور K0108T4W25901، شماره شاسی MXP69L466885 به نام غلامحسین عبداله‌نژاد اورنگ مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۹ | ۲۶ تیر ۱۳۹۹

نوجوان
جام